بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 9 بهمن 1392.

خب در بحث دیروز بحث موسی بن بکر را پایان دادیم. یک نکته ای را یادم رفت که توضیحی در موردش بدهم یکی از استدلالاتی که در مورد وثاقت موسی بن بکر شده است عبارت ابن ادریس هست در مستطرفات. ابن ادریس در مستطرفات یک بابی را مطرح می کند که در کتاب سرائر آخر کتاب سرائر باب زیادات است که به مستطرفات معروف است و مستقلا هم چاپ شده است که جلد سوم سرائر صفحه 549 هست که مستقل هم چاپ شده است عنوان آن این است

باب الزيادات و هو آخر أبواب هذا الكتاب مما استنزعته و استطرفته من كتب المشيخة المصنفين و الرواة المحصلين و ستقف على أسمائهم إن شاء الله تعالى

می گویند این روات محصّلین و مشیخه مصنّفین مثلا تعبیری هست که بعد اولین موردی را که ذکر می کند

فمن ذلك ما أورده موسى بن بكر الواسطي في كتابه

بلافاصله بعد از آن اولین کتابی که ذکر می کند کتاب موسی بن بکر واسطی است که حتما به این ناظر است. البته این عبارت به عنوان مؤیّد خوب است که روات محصّلین کأنه اینها محصّل یعنی محقّق کأنه اهل تحقیق و امثال اینها. به عنوان مؤید یا به عنوان مشهور بودن از این عبارت استفاده کنیم و بعد داخل در آن مشاهیری که لم یرد فیهم قدهن داخل در آن قرار دهیم یا مستقیما بخواهیم از روات محصّلین مثلا وثاقت در بیاوریم این عبارت صریح در این مطلب نیست ولی در کنار سایر قرائن به عنوان مؤیّد ضمیمه کردنشان اشکالی ندارد. حالا به تناسب من در بحثی که آن ایّام عید الزهرا نقل می کردم یک روایتی را اشاره کردم بین فرق بین زمان خلیفه اول و خلیفه دوم و خلیفه سوم، این روایتش در همین کتاب موسی بن بکر واسطی است که روایتش هم همین مستطرفات آورده است.

عنه عن الفضیل یعنی موسی بن بکر عن الفضیل عن أبی جعفر علیه السلام قال انّ فلانا و فلانا ظلمانا حقّنا و قسماه بینهم فرضوا بذلک منهم و انّ عثمان لمّا منعهم و .... علیهم قضبوا لأنفسهم. خلاصه دعواهایی که بود دعوای این بود که چرا ویژه خواری می کنید. بدهید که ما هم بخوریم دیگر. این است که کسانی که در جریان آن حمله چیز عثمان بودند یک سری از آنها اصلا داستان یکی از رؤسایش خب خود عایشه بود از کسانی که آتش بیار معرکه بود عایشه بود تلحه بود و اینها کسانی بودند که در جریانات آن حمله خیلی هم نقش داشتند. بحثشان این بود که ویژه خواری ممنوع همه با هم ولی عثمان تفاوتش این بود که تمام خمسی که مال اهل بیت هست را مثلا یک جا می داد به مروان خمس افریقه را به مروان داد که می گوید سهم خیلی وحشتنتکی به مروان داد یا به پدرش به مروان ظاهرا داد که پسرعموی چیز هست. خب بگذریم. بحث ما در مورد این بود که به عنوان معارض در اینکه فرزند فزند جای فرزند می نشیند به روایت سعد بن ابی خلف تمسّک شده است. سعد بن ابی خلف عن أبی الحسن علیه السلام روی الحسن بن محبوب عن سعد بن

عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلَفٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ بَنَاتِ الِابْنَةِ وَ جَدٍّ فَقَالَ لِلْجَدِّ السُّدُسُ وَ الْبَاقِي لِبَنَاتِ الِابْنَةِ

این روایت را گونه های مختلفی در موردش توجیه شده است. بعضی ها گفته اند که این روایت صریح در مخالفت با ما نحن فیه نیست به دلیل اینکه مراد از این جد ممکن است جد آن بنات الإبن باشد. می گوید بنات إبنه که نوه باشد

جد إبنه باشد جد إبنه که باشد می شود پدر چیز یعنی فرزندان ابنه و جدّ ابنه چیز باشد بنابر این صریح در مدعا نیست و این توجیهات را کرده اند. خب بعد آن وقت ان قلت پیش می آید که پدر و دختران اگر باشند اینجا بحث رد پیش می آید و امثال اینها چرا رد را نگفته اند و توجیهات و امثال اینها را دنبالش آورده اند. ولی خب این حسابی اصلا خلاف ظاهر جدی اصلا تحمّل این معانی را ندارد. به جای اینکه بگوییم پدر بگوییم جد دختر. این لقمه دور دهان گرداندن است و این جور گفتگو کردن ها عادی نیست. این که سائل، هم سؤال سائل بسیار مستبعد هست مرادش این باشد و حالا سؤال سائل را باز این کلمه جد قبل از إبنه قرار گرفته است بگوییم این جد کأنه مضاف الیه اش حذف شده است ضمیری بوده است یعنی جد الإبن و جدها. یک ها بوده است که ها حذف شده است و به اعتبار قبل حالا یک توجیهی که توجیه لا یرضا صاحبه را ممکن است بشود کرد ولی به خصوص در پاسخ امام علیه السلام که بدتر هم هست. قال للجد السدس و البانی لبنات إبنه، جد را ابتدا ذکر کرده است و بعد آن را ذکر کرده است این دیگر اصلا آن احتمال بسیار مستبعد است.

سؤال:

پاسخ: بحث سر این است که جد بودن که این وسط خصوصیتی ندارد. نه به خاطر اینکه جد آن ذبنه است خصوصیت دارد. پس چرا اینجوری تعبیر کنند؟ نه بحث سر این است که جد، توجه نکته عرض من نکردید.

سؤال:

پاسخ: این حرفها را نزنید این حرفها از آن حرفهایی هست که ذهن شما را منحرف می کند.

بعضی چیزها هست که اصلا نمی شود حالا یک شوخی ای دارم شوخی خطرناکی است آن را نمی گویم بعدا در کلاس راهنما به شما می گویم. داشته باشید بعدا می گویم اختصاصی است.

این اصلا این توجیهات اصلا توجیهات نیست اینها. اینها جمع عرفی نیست اینها چیزهای دیگری است که البته آن بندگان خدا هم نمی خواهند بگویند که این خلاف ظاهر نیست می خواهند کأنه بگویند که قابلیت حمل بر این معنا را دارد از باب جمع عرفی. اینجوری می خواهند مشی کنند. ولی نه اینها اصلا قابلیت جمع عرفی هم ندارد این اصلا درست نیست. یک معنای بعدا هم توجیه کنیم آن وقت هزار و یک جور بعد از آن توجیهات دارد. و الباقی لبانات إبنه کلّ باقی هم نیست. باید رد شود حالا رد را چه کار کنیم آنها هم یک مکافات دیگری است که آنجا را باید مرتکب شوند. خب حالا نکته دوم یک مطلب دیگری هست که حالا من اصل مطلبش را می گویم تفسیرش باشد برای بعد این که حمل به تقیه کرده اند. حمل به تقیه فرع این است که جمع عرفی نداشته باشیم یک ، اگر جمع عرفی داشته باشیم به وجوه دیگر مقدّم بر حمل به تقیه است. اگر جمع بحث جمع عرفی را کنار بگذاریم، آن اشکال را کنار بگذاریم باید دید که آیا عامه یک همچین فتوایی را می دهند یا خیر این را من فردا در موردش صحبت می کنم

سؤال:

پاسخ: اگر جمع عرفی داشته باشد وجهی ندارد به حمل به تقیه هیچ نکته ای ندارد. ما آنجا هم مناقشه نکردیم. حمل به تقیه در جایی هست که دو روایت داریم و بینشان هم جمع عرفی وجود دارد خب جمع عرفی دارد تعارض که ندارند. ببینید یک موقعی ذاتا یک روایت را می خواهیم حمل به تقیه کنیم آن یک بحث هایی هست که در بعضی از شرایط اصاله الجد جاری نمی شود و روایت را می شود حمل بر تقیه کرد بحثی که مرحوم محقّق همدانی در بحث ادلّه استتار قرص و زوال حمره و اینها مطرح کرده اند آنها به این بحث مربوط نیست آن یک بحث دیگر است که در بعضی از امور اصلا اصاله الجد ذاتا جاری نمی شود.و از آن بحث ها نمی شود بحث این است که دو دسته روایت داریم. این روایات با روایاتی که می گوید بنات الإبن یقمن مقام البنت منافات دارد. این دو تا در صورتی ما بحث حمل به تقیه و خذوا ما خالف العامه را باید مطرح کنیم که اینها با هم دیگر تنافی داشته باشند. با وجود جمع عرفی که تنافی ندارند که خب طبیعتا آن بنابر این این استدلال بر فرض تمامیّتش فرع سایر استدلاالات است. یعنی فرض کنید آن جدی که اگر کسی بگوید جدّ الإبن این یک نوع جمع عرفی است یا وجوه دیگری که بعد عرض می کنم آنها اگر به اصطلاح صحیح باشد مقدّم هستند بر این جمع عرفی که این مطلبی که گفتم.

سؤال:

پاسخ: وجهی ندارد بر حمل بر تقیه. اگر به چه دلیل؟ اگر نداریم. اصاله العدم التقیه اگر جاری شود وجهی ندارد یک روایت را حمل بر تقیه کنیم مگر اینکه معارض باشد. معارض بودنش هم فرع این است که دو روایت جمع عرفی نداشته باشند.

سؤال:

پاسخ: جمع عرفی چون معارض نیستند. فرض این است که این دو تا روایت کنار هم قرار می گیرد عرف می گوید که این جور فهمیده می شود

سؤال:

پاسخ: امام بر متعارضین گفته است خذوا ما خالف العامه. باید متعارضین موضوعش صدق بکند تا ادله ترجیح به مخالفت عامه بیاید. یک مطلب واضحی است خیلی ابهامی ندارد که روی این بحث چیز می فرمایید. خب حالا این را در مورد اینکه آیا اصلا بحث مخالفت عامه هست یا نیست را انشاءالله شنبه در موردش صحبت می کنیم. یک وجه سومی که اینجا هست این است که این روایت را حمل کنیم بر طعمه بر استحباب طعمه و خب یک بحث اینجا مطرح هست که مستحب است که انسان به جدّ میّت طعمه داده شود. طعمه آن مقدار مسلّمش در مورد پدر و مادر میّت هست که به پدر و مادر خودشان یک ششمی را بدهند. اما آیا بر نوه میّت هم مستحب هست که بر پدر و مادر یعنی جدّش مطلبی را بدهند خب آن محلّ تأمّل و حرف و حدیث است. ولی خب می شود این روایت را به طعمه حمل کرد. این مطلب را عرض کنم در روایاتی که در بحث طعمه وارد شده است اگر شما ملاحظه فرمایید، خیلی وقت ها تعبیراتی که هست می گوید جد سهم دارد. سهم تعیین می کند. و الجدّ له السدس مع ابنها و مع ابنتها. با تعبیر لها تعبیر می کند یا می گوید سهم جدّه در روایت این هست که می گوید خداوند فرائض را تعیین کرد مثلا یذکر الجد روایت 44840 روایت قاسم بن الولید عن أبی عبد الله علیه السلام می گوید که بحث اینکه پیغمبر یک حقّ تشریعی داشته است می گوید

فَرَضَ اللَّهُ الْفَرَائِضَ فَلَمْ يَذْكُرِ الْجَدَّ فَجَعَلَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص سَهْماً فَأَجَازَ اللَّهُ ذَلِكَ لَهُ

سهم در اصطلاح روایت یعنی یک ششم. یا للجدّ السّدس و فی أبوین و جده لأم للأم السدس و للجده السدس و ما بقی و هم ثلثان للأب تعبیرات دیگری که

سؤال:

پاسخ: سبحان الله به مادرت یک سدسی بده و امثال اینها. روایت های زیادی اینجا وجود دارد حالا ملاحظه فرمایید می خواهم عرض کنم که للجدّ السدس این تعبیر با تعبیر طعمه بسیار سازگار است. هم از جهت سدس آن که مقدار طعمه این مقدار هست و هم اینکه اصلا طعمه در مورد جد است آن هم با تعبیر لام با همه این تعبیرات این بحث اینها کاملا سازگار است. این است که این روایت به نظر می رسد که حمل آن بر اطعام خیلی طبیعی است و من تصور می کنم که اصلا ظهور آن در اینکه این غیر اطعام می خواهد بگوید ذاتا مشکل است. یعنی این خیلی ظهور قوی ای ندارد در اینکه ناظر به اطعام نیست. اگر هم ظهور بدوی اش را بگوییم للجدّ السدس مراد ارثا هست حمل آن بر اینکه مراد اطعام هست حمل مشکلی نیست و خیلی راحت است. فقط یک بحثی اینجا هست آن این است که این روایت را باروایت های دیگری که می گوید اطعام از سهم پدر و مادر میّت هست با آن روایت ها چه کار می خواهید بکنید آن یک تعارض دیگری هست بین روایت هایی که اطعام را کأنه منحصر کرده است از آن حصر اطعام در مورد این هست که پدر و مادر میّت به پدر و مادر خودشان اطعام کنند روایت های حاصله اطعام او را با این روایت چطوری جمع کرده اند آن خودش یک بحث دیگری است که آنجا اجمالش را عرض کنم اگر ما طعمه را مستحب بدانیم جمع بین اینها خیلی راحت است چون حمل به مراتب فضیلت یکی از حمل های خیلی طبیعی است. اینها گفته اند که گاهی اوقات در واقع آن که گفته است که حصر کرده است مرتبه اولا را حصر کرده است. بر استحباب این که مثلا مرحوم

سؤال:

پاسخ: حصر طعمه در پدر و مادر این یعنی اینکه آن مرتبه شدید استحباب در مورد پدر و مادر هست. بنابر این منافات با این ندارد که مرتبه خفیف آن هم در مورد نوه صادق باشد. آن روایاتی که نافی هستند طعمه را در غیر پدر و مادر، آن مراتب شدیدش را نفی می کنند و این مرحوم مثلا در روضه المتقین من عبارتی که تعبیر می کنند این می گوید این عبارت را معانی ای که می کند می گوید و یدلّ علی انّه یرث، ذیل این روایت در روضه المتقین می گوید 11285 حالا شاید عبارت های فقهای دیگر هم باشد من تتبع زیاد نکردم قبل از روضه المتقین را ایشان می گوید که و یدلّ علی انّه یرث الجد مع بنات الإبن. و هو مخالف للاخبار المتواتره ظاهرا و هم علی التقیه که حالا بحثش را بعد می کنیم أو استحباب الطعمه لهنّ ایضا و ان کان الاستحباب بالنظر الی الأبوین آکد أو یکون المراد جدّ البنات و هو أب المیّت که البته جدّ البنات تعبیر کرده است.

سؤال:

پاسخ: جدّ البنات شاید باید جدّ الإبن تعبیر می کرد. جدّ البنات را تعبیر کنیم یعنی جدّ پدر آن دیگر خیلی، نه اطلاق جد بر جد اعلا دیگر تکلّف اکثر من تکلّفٍ. اینکه مثلا به جدّ الإبن اگر تعبیر کنیم

سؤال:

پاسخ: جدّ البنات را اگر مراد أبو المیت باشد جد به معنای جدّ اعلی باشد که مشکلی ندارد. معنایش یکی می شود. جد البنات اگر مراد جد اعلی باشد می شود أب میّت دیگر. خب عرض کنم اگر ما طعمه را مستحب بدانیم این حملش که در کلمات فقها وارد شده است خیلی طبیعی است. طعمه در پدر و مادر یعنی اینکه مرتبه شدید استحباب در پدر و مادر هست. بنابر این منافات با این ندارد که مرتبه خفیف آن هم در مورد نوه صادق باشد. آن روایاتی که نافی هستند طعمه را در غیر پدر و مادر، آن مراتب شدیدش را نفی می کنند و این مرحوم مثلا در روضه المتقین من عبارتی که تعبیر می کنند این می گوید عبارت را معانی ای که می کند می گوید و یدلّ علی انّه یرث، ذیل این عبارت در روضه المتقین می گوید 11285 حالا شاید عبارت های فقهای دیگر هم باشد من تتبع زیادی نکردم قبل از روضه المتقین را. ایشان می گوید

و يدل على أنه يرث الجد مع بنات الابنة و هو مخالف للأخبار المتواترة ظاهرا و حمل على التقية

که حالا بحثش را بعد می کنیم

مل على التقية أو استحباب الطعمة لهن أيضا و إن كان الاستحباب بالنظر إلى الأبوين آكد أو يكون المراد جد البنات و هو أبو الميت

که جد البنات تعبیر کرده است. جدّ البنات شاید باید جد الإبنه تعبیر می کرد. جدّ البنات را تعبیر کنیم یعنی جد پدر است. آن دیگر خیلی

سؤال:

پاسخ: اطلاق جد بر جد اعلی دیگر تکلّفٌ اکثر من تکلّفٍ. این است که مثلا به جد الإبن که مثلا تعبیر کنیم

سؤال:

پاسخ: جد البنات را اگر مراد ابوا المیت باشد جد به معنای جد اعلی باشد که مشکلی ندارد. معنایش آن یکی می شود. جد البنات اگر مراد جد اعلی باشد می شود أب میت دیگر

خب عرض کنم اگر ما طعمه را مستحب بدانیم این حملش که در کلمات فقها وارد شده است خیلی طبیعی است اگر واجب بدانیم بحث های دیگری دارد که به این راحتی نیست که حالا آن را آن یک بحث دیگری است عرض کردم حالا این رابطه این روایت با ادله طعمه را چه کار کنیم یک مرحله دیگر است. و مرحوم شیخ طوسی در استبصار به نظر می رسد که این روایت را اصلا بحث طعمه فهمیده است و این روایت را می گوید که مربوط به طعمه است ولی اصحاب به آن عمل نکرده اند. من عبارت شیخ طوسی را در ذیل این روایت در استبصار می خوانم

سؤال:

پاسخ: الآن یادم نیست در ذیل این روای توضیح خاصی. اصلا روایت در کافی وارد نشده است. آن را یادم نیست

عبارت این است در استبصار بعد از اینکه این روایت را وارد می شود الآن عبارت تهذیب را یادم نیست که در ذیلش عبارتی دارد یا خیر این روایت را ببینید در تهذیب ذیل آن چیزی مرحوم کلینی دارد یا مرحوم شیخ طوسی دارد. در استبصار جلد 4 صفحه 164 حدیث 622 عبارتش این است

وَ قَدْ ذَكَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ أَنَّ هَذَا الْخَبَرَ أَجْمَعَتِ الْعِصَابَةُ عَلَى تَرْكِ الْعَمَلِ بِهِ وَ رَأَيْتُ بَعْضَ الْمُتَأَخِّرِينَ ذَهَبَ إِلَى مَا تَضَمَّنَهُ الْخَبَرُ وَ هُوَ غَلَطٌ

این ناظر به شیخ صدوق هست در فقیه.

لِأَنَّهُ قَدْ ثَبَتَ أَنَّ وَلَدَ الْوَلَدِ يَقُومُ مَقَامَ الْوَلَدِ فَبِنْتُ الْبِنْتِ تَقُومُ مَقَامَ الْبِنْتِ إِذَا لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ وَلَدٌ وَ مَعَ وُجُودِ الْوَلَدِ لَا يَسْتَحِقُّ وَاحِدٌ مِنَ الْأَبَوَيْنِ مِمَّا يُؤْخَذُ مِنْ نَصِيبِ السُّدُسِ فَيُعْطَى الْجَدُّ عَلَى وَجْهِ الطُّعْمَةِ وَ إِنَّمَا يُؤْخَذُ مِنْ فَرِيضَتِهِمَا السُّدُسُ إِذَا كَانَا هُمَا الْوَارِثَانِ دُونَ الْأَوْلَادِ

ایشان بحثش این است می گوید طعمه مخصوص پدر و مادر است. آن هم به شرطی که سهم پدر و مادر بیش از یک ششم باشد. یک سهم یک ششم اضافی داشته باشند و آن یک ششم اضافی به جد داده می شود. می گوید وقتی دخترها هستند، دختر و پدر و مادر وجود دارد، سهم پدر و مادر چون مع الولد است دیگر. سهم پدر و مادر هر کدام یک ششم است. یک ششم که داشتند دیگر بیشتر از یک ششم سهمی ندارند که به جد داده شود. ما دلیل هم داریم که بنت البنت تقوم مقام البنت. وقتی تقوم مقام البنت بنابر این سهم پدر و مادر هنوز همان یک ششمی که در فرض وجود اولاد بود الآن سهمش همان مقدار است. بنابر این بحث اطعام دیگر مطرح نیست. ایشان مفروغ عنه گرفته است که اطعام، اصلا اطعام به وسیله پدر و مادر هست در صورتی که بیشتر باشد. اصلا اینکه طعمه به وسیله نوه داده شود آن را تصویر نکرده است اصلا.

سؤال:

پاسخ: بحث ایشان این است که اصلا می گوید طعمه مرحوم شیخ مفروغ عنه گرفته است که طعمه مال پدر و مادر است. ایشان می گوید این جور نیست این اشتباه است دیگر. می گوید این روایت را نمی شود به طعمه حمل کرد. این روایت قابلیت حمل طعمه ندارد. طعمه در جایی هست که پدر و مادر باشند و فرزندان نباشند. چون اگر فرزندان باشند پدر و مادر بیشتر از یک ششم نمی برد می گوید و انّما یؤخذ من فریضتهما السدس اذا کانا هما الوارثان دون الاولاد. اولادی وجود نداشته باشد و ذلک یدلّ علی ما قال ابن فضال. اولا ایشان کلام صدوق را بحث اطعام فهمیده است. طعمه و امثال اینها فهمیده است که دیروز هم ما عرض کردیم که کلام صدوق ناظر به طعمه است. شیخ طوسی هم همین را فهمیده است. و بحث علی بن حسن بن فضال را هم ناظر به همین طعمه فهمیده است. ایشان می گوید که این روایت مال طعمه است ولی همین طعمه را هم اجماع طایفه بر خلافش است. اجماع اصابه بر خلافش است. بنابر این عبارت شیخ طوسی هم اینجور از آن فهمیده می شود که این روایت را اصلا در مورد اینکه در غیر طعمه است اصلا مفروغ عنه گرفته است که این مال طعمه است ولی در مورد طعمه را هم می گوید که این مطلب درست نیست شیخ صدوق این را گفته است که می شود به آن عمل کرد ولی درست نیست نمی شود به آن عمل کرد و بحث طعمه اینجا چیز نیست. متأسفانه عبارت شیخ طوسی را بعضی از بزرگان ما یک گونه دیگری فهمیده اند و عبارت را من حالا بعضی از عبارات را می آورم و بعضی از بزرگان دیگر، حالا من دو عبارت را می آورم، مرحوم شهید اول در قواعد و فوائد جلد 2 صفحه 294 کلام شیخ صدوق را آورده است در مورد اینکه اولا کلام شیخ صدوق را این بزرگان اینگونه فهمیده اند که همراه مربوط به طعمه نفهمیده اند. گفته اند که جد هم در طبقه اول هست و همراه نوه جد ارث می برد. جد و نوه را با هم دیگر تصور کرده اند که ارث می برد که دیروز عرض کردیم که اصلا شیخ صدوق ناظر به این مطلب نیست و احتمالا ابو علی اسکافی هم ناظر به این مطلب نباشد. حالا آن بگذریم که کلام شیخ صدوق را آن گونه فهمانده اند بعد روایت سعد بن ابی خلف را ادامه اش آورده اند بعد پاسخی که شیخ طوسی آورده است اینگونه دارند

و رده الشيخ: بأنه قد ثبت قيام ولد الولد مقام الولد، و الولد يحجب الجد، فكذا ما قام مقامه.

اصلا بحث شیخ طوسی این نبود که چون ولد حاجب جد است پس ولد الولد هم حاجب جد است. بحث ایشان این است که ولد باعث می شود فری/ضه پدر و مادر یک ششم باشد ولد الولد هم همین نقش را دارد. آن بحث مغیّریّت را که عرض می کردم یکی از نقش هایی که فرزندان دارند، تعیین فریضه پدر و مادر است. فریضه پدر و مادر را در یک ششم متعیّن می کنند فرزندان. فریضه تعیین کن هستند. نوه را هم ایشان می گوید که همین نقش را نوه دارد. وقتی فریضه آن ها یک ششم شد دیگر طعمه جا ندارد. اصلا این را اینگونه بعد می گوید

و الخبر، قال فيه ابن فضال

نمی دونم حالا جای دیگری این مطلب را شیخ گفته است. آن مطلبی که من از شیخ دیدم در اسبصار هست حالا جای دیگری شیخ این مطلب را گفته باشد من خبر ندارم.

أجمعت العصابة على ترك العمل به، و لو صح ربما حمل على استحباب الطعمة. و فيه نظر، لأن الطعمة هي من الأبوين

اشکال کرده است که این به طعمه ربطی ندار طعمه مربوط به أبوین است و این مربوط به نوه نیست

سؤال:

پاسخ: اصلا طعمه را مسلم می داند که مال أبوین است. دو تا قید دارد یکی اینکه ابوین در مورد طعمه هست و یکی اینکه سهمشان هم از یک ششم بیشتر باشد. که طبیعتا فقط به آن معنا نه مثلا زوج و زوجه ممکن است آنها مضر نیستند. فرزندان نداشته باشند. دون الاولاد. این وسط پای اولاد نباید باشد چون اگر اولاد باشد سهم آنها به یک ششم تعیّن پیدا می کند. بحث طعمه در صورتی هست که اولاد در کار نباشند. اگر اولاد در کار باشند سهم پدر و مادر همان یک ششم است و خب چیزی بیشتر از یک ششم ندارند که بخواهند به پدر و مادرشان طعمه بدهند. صاحب فاضل مقداد در نضد القواعد این عبارت را می آورد و یک اشتباه دیگری بیشتر از آن اشتباه در نضد القواعد ترتیب قواعد الفوائد شهید اول است. نمی دانم نسخه اش محرف بوده است نضد القواعد چه بوده است عبارت با ببینید که به چه شکل آورده است. ایشان عین عبارت را آورده است بعد می گوید که

و الخبر إذا كان فيه ابن فضال أجمعت العصابة على ترك العمل به،

ایشان می گوید که کأنه شیخ طوسی، نه شیخ طوسی می گوید و الخبر اذا کان فیه ابن فضال، عبارت را عبارت مثلا شاید شهید اول دانسته است یا نمی دانم این را چگونه، بعد

و لو صح ربما حمل على استحباب الطعمة. و فيه نظر، لأن الطعمة هي من الأبوين.

تا آخر که آورده است. در تنقیح رائع هم همین عبارت را آورده است و عبارت دیگر چیز تر شده است. یک مقداری متفاوت تر شده است گفته است

و رده الشيخ: بأنه ثبت قيام ولد الولد مقام الولد، و الولد يحجب الجد فكذا من يقوم مقامه. مع أن في طريقه ابن فضال، فيجب ترك العمل به بإجماع العصابة

که دیگر این مطلب را، این صاحب کشف اللثام، مرحوم فاضل هندی، یک نکته ای را در جلد دوم کشف اللثام اشاره می کند یک وصیتی دارد که خیلی مهم است. ایشان آنجا می گوید که شما در نقلیات به نقل فقها اعتماد نکنید. مستقیم به نقل های اولیه مراجعه کنید. ما کثیر ما در این نقلیات اشتباهات زیادی دیده ایم که نمی خواهم اینجا ذکر کنم و امثال اینها و این اشتباهات باعث می شود که شما حتما مراجعه به اصل کنید. واقعا هم همین جور است این مطلب خود کاشف اللثام هم خیلی در نقلیات دقیق است. مثلا یکی از چیزهای کشف اللثام دقت در نقل آن است. خیلی در تتبع با وجود اینکه در جهت تحقیق هم جزو فقهای برجسته است در نقل و تتبّع هم خیلی دقیق است. کاملا حواسش جمع است که هر نقلی را کاملا مستقیم نقل کند. البته خب مرحوم شهید اول و همچنین فاضل مقداد از فقهای به نام ما هستند. ما اینکه اینها را نقل می کنیم نه به جهت اینکه اینها خدایی نکرده بخواهیم کوتاهی کنیم. در واقع وظیفه ما در قبال اینها را تعیین کنیم و الا بزرگان به مقداری که از دستشان می آمده است زحمت کشیده اند. بگذریم.

بنابراین عرض من این است که به نظر می رسد که این روایت اصلا شیخ طوسی علی بن حسن بن فضال، شیخ صدوق، همه اینها بحث طعمه فهمیده اند پس این روایت و اجماع طایفه بر عمل به خلاف آن که مطرح است در مورد خود طعمه است. آن وقت آن بحث را باید در بحث طعمه کنیم. که آیا این روایت واقعا این قول علی بن حسن بن فضال در مورد اجماع طایفه بر خلاف آن باعث می شود که این روایت را از اعتبار بیاندازد؟ باعث نمی شود آن بحث ها آنجا پیش می آید. حالا من علی الفرض بد نیست این دو سه تا این بحث را هم ادامه بدهم حالا فرض کنیم که این روایت مربوط به بحث ارث بردن باشد نه به بحث طعمه. آیا چه کار کنیم نحوه

و آن جمع عرفی اینکه مربوط به نمی دانم مراد از جد همان معنا گرفتیم آن را هم نگفتیم این روایت معارض می شود با روایت های کثیره. خب چند وجه وجود دارد بعد از اینکه ما جمع عرفی را قبول نکردیم برای اینکه بگوییم این روایت صلاحیت معارضه با روایت های دیگران را ندارد. یکی اینکه بگوییم که به گفته علی بن حسن بن فضال، طایفه اجماع بر ترک عمل به این روایت کرده اند. در روایتی که معرض عنه اصحاب باشد این روایت حجّیّت ذاتی ندارد. پس بنابر این صلاحیت معارضه با روایت های دیگر را ندارد. این یک بیان

سؤال:

پاسخ: حالا به هر جهتی می خواهد باشد که اگر ما اعراض علما را از روایت مسقط روایت از حجیت دانستیم، این روایت از اعتبار می افتد

سؤال:

پاسخ: نه فرض این است که آنها هم اگر این جور فهمیده باشند. با این فرض ها دارم می گویم

سؤال: علی بن فضال طعمه فهمیده بوده است

پاسخ: اگر طعمه نفهمیده باشد. اگری همه ش داریم می گوییم. می گویم بحث من این است اگر علی بن حسن بن فضال همین جور باشد که ما فهمیده ایم فهمیده باشد و گفته است که اجماع طایفه بر خلاف آن است

ما به نظر من ما بحث اجماع طایفه بر عمل به خلاف یک روایت، کبرویا همین جور است. یعنی واقعا اگر یک روایتی اجماع بر خلافش باشد کبرویا این را عقلا دیگر به آن اطمینان نمی کنند و یا این جور بیان کنیم که اطمینان نوعیه بر خلاف آن حاصل می شود و چیزی که اطمینان نوعیه بر خلاف آن است حجت نیست یا این جوری تعبیر کنیم یا تعبیر کنیم ادله حجّیّت خبر واحد، خبر واحدی را که اصحاب بر خلاف آن فتوا داده اند را شامل نمی شود آن بحث کبروی اش به نظر من خیلی مشکلی ندارد اعراض خصوصا اجماع عصابه اگر بر خلافش باشد. حالا شهرت را آن هم خیلی نمی خواهم بگویم. ولی می خواهم بگویم که اجماع عصابه بر ترک عمل به یک روایت باشد روایت قابل استناد نیست. ولی غالبا مشکل، مشکل تشخیص صغری است. بسیاری از مواردی که ادعای اعمل اصحاب به یک روایت می کنند، اصحاب روایت را ندیده اند. روایت در یک جای گمنام بوده است چه بوده است این جور نیست که استدلال روایت به یک دقت هایی نیازمند بوده است که توجه به آن نکته استدلال خیلی نداشته باشند. این است که ما عمدتا اشکال کبروی در اعراض اصحاب نمی کنیم. اشکال، اشکال صغروی است. در ما نحن فیه اشکال صغروی هم نیست با شهادتی که علی بن حسن بن فضال می دهد اشکال صغروی هم ما در آن نمی کنیم. پس این هم یک وجه است برای اینکه بگوییم این روایت صلاحیت استناد ندارد. یک وجه دیگر این است که مرحوم آقای خویی مطرح می کنند. می فرمایند که شرط حجِّیّت ذاتی خبر این است که بر خلاف روایت های مقطوع نباشد. روایتی که بر خلاف سنت قطعی باشد، شرط حجّیّت را ذاتا ندارد. ایشان ان روایتی که خذوا ما خالف الکتاب را اینگونه معنا می کند. شبیه آن هم مرحوم آقای صدر دارند که کتاب خصوصیت ندارد کتاب از باب اینکه دلیل قطعی هست. پس سنت مخالف دلیل قطعی حجّیّت ذاتی هم ندارد. این هم وجه دوم برای اینکه بگوییم که این روایت صلاحیت استناد ندارد. ما این وجه را قبول نداریم. اینکه یکی از شرایط حجیت ذاتی عدم تعارض با سنت قطعی السند،

قطعی سند ها اگر قطعی از جمیع الجهات باشد خب آن قطعی از جمیع الجهات اجماع کشف می کند که یکی از جهات سه گانه این روایت گیر دارد. یا سندا یا دلالتا یا ظهورا طبیعتا با علم اجمالی به اینکه این روایت قابل استناد نیست که آن از بحث خارج می شود. ولی بحث سر این است که مجرّد قطع به سند، حجّیّت ذاتی روایت را از بین نمی برد. این بیان ناتمام است.

یک بیان دیگری هست بیان سومی هست که آن این است که ما بگوییم که چون اجماع طایفه بر خلاف این روایت هست و آن روایات قبلی مشهور هستند و این روایت کأنه اجماع بر خلاف آن است این داخل در اخبار علاجیه ای است که می گوید به مشهور اخذ کنید و دع الشاذ النادر. داخل در مرجّحات است. و این ما البته این را عرض کنم که اینکه شهرت جزو مرجحات باشد به نحو کبروی قبول نداریم. شهرت جزو مرجّحات نمی دانیم هیچ قسمی از اقسام شهرت را جزو مرجّحات نمی دانیم. البته در ما نحن فیه شبیه این بیان را پیاده می کنیم ولی ما از خود آن روایات شهرت استفاده می شود که شهرت خصوصیتی ندارد. آن این است، خبر همان مطلبی که اقای خویی به عنوان شرط ذاتی حجّیّت خبر می گوید، ما اولین مرجح آن را می دانیم. آن این است که خبر قطعی الصدور بر خبر ظنّی الصدور ترجیح دارد. اولین مرجّح را قطع به صدور می دانیم. همان مطلبی که مرحوم آقای خویی به عنوان شرط حجّیّت ذاتی خبر را قائل هستند ما اولین مرجّح می دانیم. در ما نحن فیه این مطلب هست بنابر آن که مقدّمات بحث اگر تمام باشد که

سؤال:

پاسخ: نه بحث ترک عمل به اصحاب اصلا آن هم نمی خواهد. بحث اینکه آنها روایت های کثیره ای هستند. حتی نیاز به این مقدمه یعنی حتی عبارت علی بن حسن بن فضال را هم ما کنار بگذاریم، ذاتا آن روایت های زیادی که تعبیری که صاحب روضه المتقین مطرح فرموده اند و هو مخالفٌ للاخبار المتواتره ظاهرا این کلمه ظاهرا در روضه المتقین دو احتمال دارد. یکی اینکه ظاهرا قید مخالفٌ باشد یعنی مخالف ظاهری است. ولی کأنه جمع عرفی ممکن است داشته باشد. یکی اینکه ظاهرا قید اخبار متواتره باشد. نمی دانم قید کدام است و اینها. ولی علی أیّ تقدیر اخباری که دال بر این است که ولد الولد یقوم الولد به نظرم اطمینان بخش و یقینی هستند.

سؤال

پاسخ: ما به شهرت نمی گوییم. اخباری که ولد الولد را جای ولد قرار داده اند. این اخبار قطعی است با قطعی بودن این اخبار، این روایت را باید کنار گذاشت. یعنی حتی من تقریبم به عبارت علی بن حسن بن فضال تکیه نمی کنم. عبارت علی بن حسن بن فضال مطلب را محکمتر می کند که در واقع اگر هم ذاتا آن روایت سعد بن ابی خلف را ذاتا هم انسان اگر همین جوری می گفت این روایات قطع آور است کسی انقدر چیز بود که می گفت همه روایت هایی که انقدر قطّاع بود، روایتی که اجماع عصابه بر ترک عمل به او هست قطعا قطعی نیست و روایت ظنی الصدور نسبت روایت قطعی الصدور صلاحیّت معارضه ندارد. این هم یک بیان دیگری است که شبیه همان نتیجه گیری که مرحوم آقای خویی می کنند ما آن نتیجه گیری را قبول داریم ولی نه به عنوان حجّیّت ذاتی. به عنوان حجّیّت فعلی

سؤال:

پاسخ: خود همان روایت که خذ به روایت تحلیل آورده است ما حالا در تعبیر آن تفسیر می گوید فان المجمع علیه لا ریب فیه. لا ریب فیه را می گوییم لا ریب فی صدوره بحث آن را در بحث تعادل تراجیح کردیم. خب پس بنابر این این روایت به هر حال قابلیت استناد ندارد با این بیاناتی که عرض کردم. دو نکته باقی ماند که فردا در مورد آن توضیح می دهم. یکی اینکه این روایت صلاحیت حمل بر تقیه را دارد یا ندارد که این را انشاء الله شنبه توضیح می دهم و یکی اینکه این روایت سند شیخ صدوق به حسن بن محبوب من یادم نگاه کنم. آن هم انشاء الله شنبه چیز می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد.